



نقد اقتصاد سیاسی نقد بتواریکی نقد ایدئولوژی

<https://naghd.com>

زایش «دولت و انقلاب»

ماریان ساور

ترجمه‌ی: حسن مرتضوی



آذر ۱۴۰۴

حتی به هر آشپزی

یاد خواهیم داد

که دولت را اداره کند!

ولادیمیر مایاکوفسکی، «**ولادیمیر ایلیچ لنین**»

دیکتاتوری آهنین

کلید پیروزی است.

ولادیمیر مایاکوفسکی، «**ولادیمیر ایلیچ لنین**»

ستایش‌نامه‌ی مایاکوفسکی عناصر ناهم‌گون میراث لنین را به تصویر می‌کشد: از آرمان‌شهرگرایی‌های **دولت و انقلاب** تا الزامات سازمانی‌ای که پیش و پس از ۱۹۱۷ ذهن لنین را به خود مشغول کرده بود. عناصر آرمان‌شهری از آشتی لنین با مارکسیسم چپ در سال شگفت‌انگیز ۱۹۱۷ سرچشمه می‌گرفت. چون این آشتی هم‌زمان با خیزش آرمان‌های حداکثری از پایین رخ داد، به پیروزی انقلاب بلشویکی و جاودانگی **دولت و انقلاب** به‌عنوان مانیفست نظری آن انقلاب انجامید.

تنشی که میان نوشته‌های لنین در ۱۹۱۷ و باورهای سازمانی او پیش و پس از آن دوره وجود داشت بارها یادآوری شده است. آن‌چه شاید به اندازه کافی کلایده نشده، این است که موضع لنین در ۱۹۱۷ تا چه اندازه برخاسته از بازاندیشی شخصی او در نظریه‌ی مارکسیستی بود (بازاندیشی‌ای که پیش از انقلاب فوریه آغاز شده بود) و نه صرفاً برآمده از درک تاکتیکی امکان‌های انقلابی ناشی از فروپاشی روسیه‌ی تزاری. به بیان دیگر، و در ترم‌شناسی دیگر، **دولت و انقلاب** محصول هم‌زمان یک بزنگاه متعین سیاسی و یک بزنگاه متعین نظری بود.^[۱]

زمینه‌ی بازنگری نظری لنین و پیامدهای فراگیر آن را باید در جناح چپ سوسیال‌دموکراسی آلمان جست‌وجو کرد، جناحی که به‌ویژه از ۱۹۰۵ به بعد شکل گرفت. چپ آلمان در **نقد** بوروکراتیزه شدن و رادیکال‌زدایی جنبش سوسیالیستی، از تجربه‌ی انقلاب ۱۹۰۵ روسیه برای پاسخ‌گویی به این مشکلات بهره گرفت. شکل‌های بوروکراتیک، متمرکز و اقتدارگرایی که جنبش به خود گرفته بود (و سپس دگرگونی صرفِ نگه‌داری سازمانی به یک امر بی‌چون‌وچرا) چیزی را درباره‌ی گرایش‌های درونی سازمان توده‌ای نشان نمی‌دادند؛ آن‌ها تنها بازتاب محیط سرمایه‌داری یا پاسخ منطقی به الزامات سازمانی آن بودند. انقلاب ۱۹۰۵ روسیه نشان داد که جنبش کارگری می‌تواند از شکل‌های وابستگی خودبازتولیدگرِ نهفته در شیوه‌های سازمان‌دهی بورژوازی بگریزد. از نظر چپِ رویدادهای ۱۹۰۵ توانایی توده‌ها را در شرایط انقلابی برای دورزدن شکل‌های موجود سازمان و خلق ابزارهای ساختاری لازم برای تحقق روایت مارکسی از

سوسیالیسم آشکار کرد. توده‌ها در ۱۹۰۵ به‌طور خودانگیخته شکل‌های نوین و انقلابی دموکراسی مستقیم را پدید آوردند، شکل‌هایی که می‌توانستند معنای حاکمیت مردمی را در جهت‌های نشان‌داده‌شده از سوی مارکس بسط دهند؛ یعنی قادر به برآوردن شرایط خودتعیینی سیاسی از راه درگیر کردن مستقیم توده‌ها در روند تصمیم‌گیری اجتماعی باشند.

کائوتسکی، به‌عنوان مرجع نظری سوسیال‌دموکراسی آلمان، واکنشی تند به تفسیری نشان داد که لوکزامبورگ و جناح برمن از رویدادهای ۱۹۰۵ ارائه کرده بودند. کائوتسکی استدلال می‌کرد که انقلاب روسیه بیرون از سپهر فعالیت پارلمانی رخ داد، نه به این دلیل که کنش مستقیم توده‌ها نظام پارلمانی را پشت سر نهاده بود، بلکه از آن‌رو که اساساً چنین نظامی وجود نداشت. این امر برهانی است دال بر این که شرایط سیاسی در روسیه هنوز برای انقلاب پرولتری بالیده نبود، نه آنکه نمودی از شکل پرولتری مبارزه یا شکلی باشد که یک انقلاب سوسیالیستی به خود می‌گیرد.^[۲] کائوتسکی ادامه داد:

«اگر ما در آلمان به وضعیتی برسیم که روسیه در ۱۹۰۵ داشت — شکست تحقیرآمیز در جنگ، ارتشی سراسر گرفتار هرج‌ومرج، دهقانانی در حال شورش — دیگر به اعتصاب عمومی **نیازی** نخواهیم داشت... در آن صورت سازمان‌های سوسیال‌دموکراسی و اتحادیه‌ها به‌منزله‌ی تنها صخره‌های تزلزل‌ناپذیر در میان هرج‌ومرج عمومی جلوه خواهند کرد. آن‌گاه محافل حاکم پیشین^۱ داوطلبانه قدرت را واگذار خواهند کرد و خود را زیر چتر حمایت سوسیال‌دموکراسی قرار خواهند داد تا از خشم مردم در امان بمانند.»^[۳]

اختلافات نظری در ۱۹۱۲ میان سوسیال‌دموکراسی راست‌آیین آلمان و جناح چپ آن در جریان جدلی روشن‌تر و شدیدتر شد که میان آنتون پانه‌کوک، مارکسیست هلندی (و از چهره‌های برجسته‌ی جناح چپ آلمان)، و کائوتسکی درباره‌ی نسبت جنبش سوسیالیستی با دولت درگرفت. پانه‌کوک استدلال می‌کرد که نیروی فزاینده‌ی جنبش کارگری در مسیری نادرست هدایت و در مبارزه برای افزایش نمایندگی پارلمانی تلف می‌شود؛ در حالی که تحت شرایطی که عصر امپریالیسم پدید آورده، پارلمان‌ها بیش‌ازپیش ناتوان می‌شوند.^[۴]

پانه‌کوک، هم‌چون دیگر اعضای جناح چپ آلمان، در واقع آن‌چه را که شیء‌واره‌سازی و بت‌سازی از شکل‌های سازمانی می‌دید که مارکس در **دوران** پیش از کمون پاریس بدان‌ها اعتبار بخشیده بود، یعنی فعالیت پارلمانی و اتحادیه‌ای، نقد می‌کرد. به‌زعم چپ، این شکل‌ها در زمانی بازتاب نیازهای جنبش پرولتری بودند که نظام بورژوازی هنوز در مرحله‌ی صعودی خود قرار داشت. «مادامی که نظام بورژوازی

هنوز پایا بود سازمان‌های پرولتری با پذیرش سازوکارهای بورژوایی نمایندگی غیرمستقیم، ماشین بوروکراتیک و چانه‌زنی قراردادی، می‌توانستند جایگاه پرولتاریا را در چارچوب این نظام بهبود بخشند.» [۵] اما در دوران افول نظم بورژوایی، که با رشد امپریالیسم آشکار شد، چنین شکل‌های **سازمانی** پرولتری به مانعی هم بر سر راه کنش مؤثر به سود پرولتاریا و هم بر سر آفرینش ساختارهای سازگار با جامعه‌ی سوسیالیستی بدل شدند. پرولتاریا تحت شرایط امپریالیسم ناگزیر باید بیش‌ازپیش به کنش‌های توده‌ای فراقانونی و فراقوهی مقننه روی آورد و ساختار قدرت پرولتری را در جریان مبارزه پدید آورد که بدیلی واقعی برای دولت بورژوایی باشد. [۶] (یادآوری: این‌جا پیش‌نمونه‌ی مفهوم «قدرت دوگانه» دیده می‌شود.) بنا بر نظر پانه‌کوک هسته‌ی اصلی مبارزه‌ی پرولتاریا در ۱۹۱۲ **نابودی** قدرت دولتی بود. «مبارزه‌ی پرولتاریا صرفاً مبارزه با بورژوازی بر سر قدرت دولتی به مثابه‌ی یک شیء نیست، بلکه مبارزه‌ای است علیه قدرت دولتی.» [۷] پاسخ کائوتسکی به این حمله‌ی مستقیم به سنت دولت‌محور سوسیال‌دموکراسی آلمان چنین بود:

«هدف مبارزه‌ی سیاسی ما همچنان همان است که تاکنون بوده: تسخیر قدرت دولتی از طریق به‌دست آوردن اکثریت در پارلمان و ارتقای پارلمان به مقام فرمانروای دولت. اما نه نابودی قدرت دولتی.» [۸]

تأیید دولت از سوی کائوتسکی بخشی از موضع کلی او بود که بوروکراسی‌های تخصصی را جزء ذاتی جامعه‌ی مدرن می‌دانست و این که دموکراسی و توسعاً سوسیال‌دموکراسی به معنای تکرر بوروکراسی‌هاست، نه الغای بوروکراسی. او به‌شدت با این پیشنهاد مخالف بود که خود بوروکراسی‌های اتحادیه‌های کارگری و حزب (آن «صخره‌های تزلزل‌ناپذیر») فقط شکل‌های نهادی گذرا هستند که ممکن است در جریان مبارزه‌ی هم‌زمان علیه بورژوازی برای قدرت دولتی و علیه خود دولت (به مثابه‌ی «شاهکاری از کیمیای اجتماعی») نابود شوند. او همچنین با این نظر پانه‌کوک موافق نبود که بوروکراسی سیاسی در دولت بورژوایی به «طبقه‌ای قائم به ذات، با منافع خاص خود، فرامی‌روید که می‌کوشد آن منافع را حتی به زیان بورژوازی تحقق بخشد.» [۹] نتیجه‌ی این دیدگاه آن بود که پرولتاریا نمی‌تواند صرفاً چنین بوروکراسی‌ای را برای مقاصد خویش به کار گیرد، زیرا این بوروکراسی متشکل از طبقه‌ی استثمارگر با منافی متضاد با منافع پرولتاریاست.

موضع لنین را در خلال این بحث در بهترین حالت می‌توان بی‌اعتنایی توصیف کرد. لنین بی‌شک از مقالات پانه‌کوک و کائوتسکی در ۱۹۱۲ آگاه بود، [۱۰] اما به نظر نمی‌رسد که واقعاً مقاله‌ی پانه‌کوک را تا اوایل

۱۹۱۷ خوانده باشد.[۱۱] همان طور که در ادامه دیده خواهد شد، لنین دیدگاه‌های کائوتسکی درباره‌ی دولت را تا ژانویه/فوریه‌ی ۱۹۱۷ نماینده‌ی راست‌آیینی مارکسیستی می‌دانست، هرچند با نظرات کائوتسکی مبنی بر امکان **انتقال** مسالمت‌آمیز قدرت دولتی به‌جای واژگونی انقلابی و **خشونت‌آمیز** بورژوازی مخالف بود. او با کائوتسکی هم‌نظر بود که نگرش درست مارکسیستی به دولت این است که پرولتاریا باید قدرت دولتی را تسخیر و سپس از آن برای ایجاد سوسیالیسم استفاده کند.

پذیرش تفسیر راست‌آیین کائوتسکی از رابطه‌ی سوسیالیسم با دولت در نوشته‌ها و سخنرانی‌های لنین درباره‌ی کمون پاریس تا ۱۹۱۷ بازتاب یافت. در سراسر این دوره لنین هیچ آگاهی‌ای از متنی نشان نداد که محور اصلی مواضع چپ‌ها بود، یعنی ضمیمه‌ای که به برنامه‌ی سیاسی **مانیفست کمونیست** در مقدمه‌ی ۱۸۷۲ نوشته‌ی مارکس و انگلس افزوده شده بود. طبق این مقدمه: «... این برنامه در برخی جزئیات کهنه شده است. چیزی که کمون به‌ویژه اثبات کرد این بود که "طبقه‌ی کارگر نمی‌تواند صرفاً دستگاه حاضر و آماده‌ی دولتی را تصاحب کند و آن را برای اهداف خود به کار گیرد." با این حال، لنین در تمام نوشته‌های خود پیش از ۱۹۱۷ حتی یک بار هم به این موضوع اذعان نکرد که درس واقعی کمون ممکن است این باشد که پرولتاریا به «نوع نوینی از دولت» نیاز دارد تا جای‌گزین دستگاه بوروکراتیک کهنه شود، چه رسد به این که جنبش شوراها در روسیه را تجسم دیگری از این «نوع نوین دولت» بداند. لنین تا پیش از ژانویه‌ی ۱۹۱۷ هیچ نوع خویشاوندی‌ای میان سوویت‌ها و کمون پاریس به‌مثابه‌ی طلایه‌دار شکل‌های نهادی دیکتاتوری پرولتاریا باز نشناخت.

رویدادهای ۱۹۰۵ لنین را نسبت به خصلت خودانگیخته و غیرحزبی جنبش شوراها که در شهرها سر برآورده بود، بدگمان ساخت. او نوشت:

«شورای نمایندگان کارگران اصلاً نه پارلمانی کارگری است و نه ارگان خودحکومتی پرولتاریایی، بلکه سازمانی است رزمی برای دستیابی به اهدافی معین.» [۱۲]

با این همه، هنوز می‌شد درسی مقتضی، هرچند محدود و مشخص، از کمون پاریس گرفت:

«چیزی که ما باید از آن جنگاوران سترگ ۱۸۷۱ اقتباس کنیم، کلمه‌ی "کمون" نیست؛ ما نباید بی‌چون‌وچرا هر یک از شعارهای آنان را تکرار کنیم؛ بلکه باید آن شعارهای برنامه‌ای و عملی را جدا سازیم که به امور دولتی در روسیه مربوط می‌شوند و می‌توان آن‌ها را در قالب عبارت "دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا و دهقانان" صورت‌بندی کرد.» [۱۳]

یعنی لنین از کمون پاریس چنین بهره می گرفت که نشان دهد پرولتاریا، در اتحاد با خرده بورژوازی، ممکن است ناگزیر شود انقلاب دموکراتیک را تحت رهبری خود پیش ببرد، نه تحت رهبری یا در اتحاد با احزاب بورژوایی ای که بورژوازی شان از پیش به نیرویی سیاسی ارتجاعی بدل شده بود. در ۱۸۷۱:

«کار واقعی ای که کمون باید می کرد، در درجه نخست تحقق دیکتاتوری دموکراتیک بود و نه سوسیالیستی؛ اجرای «برنامه ی حداقلی» ما.» [۱۴]

تروتسکی نیز در همان زمان از تجربه ی کمون بهره گرفت تا تز خود را ثابت کند: این که بر اثر شرایط تاریخی خاص، ممکن است پرولتاریا ناگزیر شود قدرت را پیش از استقرار جمهوری دموکراتیک بورژوایی به دست گیرد. اما او نیز همچون لنین در ساختار کمون اهمیت نهادی ویژه ای نمی دید. [۱۵]

جنبه ای دیگر و متفاوت از کمون پاریس که ذهن لنین را پس از حوادث ۱۹۰۵-۱۹۰۶ به خود مشغول کرد، نسبت میان جنگ های ملی و جنگ های داخلی بود (کمون برای لنین همچنین از این نظر اهمیت داشت که ضرورت جنگ داخلی مسلحانه را در مرحله ای خاص از مبارزه ی پرولتاریا نشان می داد). کمون پاریس آشکار ساخته بود که جنگ های ملی در آینده می توانند به جنگ داخلی بینجامند. با این همه خود کمونارها گرفتار توهّمات میهن پرستانه ی نادرستی بودند که به شکست شان یاری رساند. لنین در ۱۹۰۸ نوشت که کمونارها می بایست «مسئولیت خوار شدن ملی را بر دوش بورژوازی می گذاشتند — وظیفه ی پرولتاریا مبارزه برای رهایی سوسیالیستی کار از یوغ بورژوازی بود.» [۱۶]

این جا هسته ی شکست باوری انقلابی قرار دارد که بعدها از سوی جناح چپ زیمروالد اعلام شد. خود لنین در سراسر سال های ۱۹۱۵ و ۱۹۱۶ بی وقفه به تبلیغ این مضمون پرداخت و در نوشته هایش بارها به نمونه ی کمون پاریس ارجاع داد. تنها راه زدودن بار جنگ امپریالیستی از دوش پرولتاریا جنگ داخلی بود. «تبدیل جنگ امپریالیستی کنونی به جنگ داخلی، تنها شعار درست پرولتاریایی است؛ تجربه ی کمون بر آن گواهی می دهد و این شعار منطقاً از تمامی شرایط جنگ امپریالیستی در میان کشورهای بورژوایی پیشرفته برمی آید.» [۱۷]

{به باور لنین} اینک که منافع اقتصادی بورژوازی با سیاست های امپریالیستی به نحو جدایی ناپذیری در هم تنیده شده، تنها از راه جنگ داخلی می شد به صلحی واقعاً دموکراتیک دست یافت.

موضع لنین درباره‌ی امپریالیسم، که طرح کلی آن این‌جا ترسیم شد، او را در رابطه‌ای نزدیک با مارکسیسم چپ اروپایی قرار داد؛ مثلاً آنتون پانه‌کوک یکی از ناشران نشریه‌ی تئوریک جناح چپ زیمروالد به نام *فربوته* بود. با این حال لنین تنها با بی‌میلی فراوان از برداشت کائوتسکیایی درباره‌ی دولت چشم پوشید، و پیش از او، هم‌حزبی‌اش نیکلای بوخارین چنین کرده بود.

بوخارین در ۱۹۱۵ کتاب *امپریالیسم و اقتصاد جهانی* را به پایان رساند. تزهایی که در آن پیش کشید (که عمدتاً صورتی رادیکال‌تر از دیدگاه‌های هیلفردینگ و طلحه‌دار رساله‌ی مشهورتر لنین در سال بعد بود) شامل این برداشت می‌شد که دولت بورژوازی در عصر امپریالیسم همان «سرمایه‌داری دولتی» است. به نظر بوخارین، روند انحصارگرایی و تراست‌سازی در اقتصاد سرمایه‌داری پس از انتشار کتاب هیلفردینگ در ۱۹۱۰ شتاب گرفته بود. دولت خود به سازمان‌دهنده‌ی مستقیم اقتصاد بدل شده بود، تولید را در چارچوب دولت-ملت تنظیم می‌کرد و در همان نبرد مرگ‌و‌زندگی با سایر سرمایه‌داری‌های دولتی وارد رقابت می‌شد که در عصر مارکس میان سرمایه‌داران منفرد جاری بود. این امر به معنای نظامی‌سازی دولت و اقتصاد و بزم دیوانه‌وار تسلیحات بود. بدین‌سان، سلطه‌ی سرمایه‌ی مالی، هم امپریالیسم و هم میلیتاریسم را در بر داشت. [۱۸]

مفهوم سرمایه‌داری دولتی، که بنا به آن دولت از طریق ایفای نقش مستقیم در تولید به قدرتی غول‌آسا دست می‌یافت، بوخارین را برانگیخت که بی‌درنگ به مسئله‌ی قدرت سیاسی و نسبت جنبش سوسیالیستی با آن بپردازد. اگر دولت خود به استثمارگر مستقیم پرولتاریا بدل شده و چونان «لویاتان مدرن» جمعیت را بی‌رحمانه فدای نیازهای ماشین جنگی می‌کند، پس هدف جنبش سوسیالیستی نمی‌توانست چنان‌که تا آن زمان پذیرفته می‌شد، تصرف این قدرت دولتی باشد. بلکه مقصد جنبش همان بود که مارکسیست‌های چپ اروپایی ابراز می‌کردند: هدف همانا خرد کردن دستگاه دولتی و ستیز کامل و بی‌امان با آن بود. در همین زمان، بوخارین در انتشار مقاله‌ی تازه‌ای از پانه‌کوک با عنوان «امپریالیسم و وظایف پرولتاریا» مشارکت داشت؛ مقاله‌ای که با نوشته‌ای که بوخارین در ژوئیه‌ی ۱۹۱۶ با عنوان «به سوی نظریه‌ای از دولت امپریالیستی» به پایان رساند، شباهت‌های بسیاری داشت. بوخارین این جستار را به لنین سپرد؛ لنین از او «مقاله‌ای برای بحث» خواسته بود تا در مجموعه‌ی *سوتسیال دموکرات سبورنیک* که او سردبیرش بود، منتشر کند.

واکنش لنین به این جستار را باید نه تنها در پرتو پذیرش غریزی نگرش کائوتسکیایی درباره‌ی دولت درک کرد (لنین همانند کائوتسکی سخت دل مشغول مسئله‌ی سازمان دهی بود، و چنان که می‌دانیم، لنین با پذیرش تره‌های کائوتسکی درباره‌ی آگاهی طبقاتی به انشعاب بلشویک/منشویک در ۱۹۰۳ دامن زد)، بلکه عامل دیگری را نیز باید به حساب آورد: خصومت و بی‌اعتمادی‌ای که در آن زمان میان لنین و بوخارین به دلیل موضع بوخارین در مسئله‌ی خودگردانی ملی وجود داشت. بوخارین هم‌چون یاران نزدیکش، پیاتاکوف و بوش، با شعار لنین درباره‌ی خودگردانی ملی مخالف بود، زیرا معتقد بود در مرحله‌ی امپریالیستی (الف) این امر تحقق‌ناپذیر است، زیرا اقتصادهای سرمایه‌داری درهم‌تنیده و بین‌المللی شده‌اند، و (ب) از لحاظ سیاسی زیان‌بار است، چرا که هدف مخالفت بی‌قیدوشرط جنبش سوسیالیستی با قدرت دولتی را منحرف می‌کند (زیرا با تأیید دولت-ملت، مسئله را «به‌گونه‌ای موافق دولت» طرح می‌کند). [۱۹] مارکسیست‌های چپ هم‌چنین با لنین در زمینه‌ی مطالبات برنامه‌ای برای دموکراسی و اصلاحات مخالفت می‌ورزیدند؛ استدلال‌شان این بود که با توجه به شکل کنونی دولت که معرف مرحله‌ای اجتناب‌پذیر در توسعه‌ی اقتصادی سرمایه‌داری است، هیچ اصلاحی ممکن نیست مگر آن که ساختار سرمایه‌داری دولتی در هم شکسته شود.

لنین در این موضع رفقای انترناسیونالیست انقلابی خود «هیچ وجه اشتراکی با مارکسیسم یا سوسیال‌دموکراسی انقلابی» نمی‌دید. [۲۰] او در مارس ۱۹۱۶ درباره‌ی بوخارین نوشت: «جنگ او را به اندیشه‌های نیمه‌آنارشویستی کشانده است.» این در حالی بود که نتیجه‌گیری‌های سیاسی مارکسیست‌های چپ به‌طور منطقی از همان مقدماتی بیرون می‌آمد که دست‌کم بخشی از آن را خود لنین پذیرفته بود: این که دولت امپریالیستی مرحله‌ای اجتناب‌ناپذیر در رشد سرمایه‌داری است، نه سیاستی اختیاری. لنین درون حزب بلشویک به دلیل موضع «آشتی‌ناپذیرش» نسبت به چپ‌ها آماج انتقادهای بسیاری بود، زیرا تنها شمار اندکی در جنبش زیمروالد از پلتفرم کلی او درباره‌ی تبدیل جنگ امپریالیستی به جنگ داخلی حمایت می‌کردند. شاید همین انتقادهای باعث شد تا لنین از بوخارین مقاله‌ای «برای بحث» بخواهد: تلاشی برای ترمیم شکاف‌ها. و هنگامی که لنین مقاله را دریافت کرد، همراه با زینوویف، دو ماه وقت صرف کرد تا شکلی قابل قبول برای رد آن بیابد. [۲۱]

با این همه، وقتی لنین مقاله‌ی بوخارین را دریافت کرد که در آن نتیجه گرفته شده بود پرولتاریای سوسیالیست باید «از چارچوب دولت فراتر رود و آن را از درون بترکاند و در همان حال قدرت سیاسی خویش را سازمان دهد» و گرنه جنبش در ساختار سرمایه‌داری دولتی حل خواهد شد، واکنشی به‌شدت

خصمانه نشان داد و بخش سیاسی آن را «کاملاً ناقص و نسنجیده، بی‌فایده» خواند.[۲۲] لنین در پاسخ رسمی‌اش به بوخارین ضمن رد مقاله نوشت که این نتیجه‌گیری که سوسیال‌دموکراسی باید دشمنی خود را با دولت «به‌طور اصولی و فشرده برجسته کند» یا «به‌غایت نادقیق است یا نادرست.» به‌علاوه، تفاوت میان مارکسیست‌ها و آنارشئیست‌ها در مسئله‌ی دولت را بوخارین کاملاً **نادرست** تعریف کرده بود.[۲۳] (بوخارین نوشته بود که تفاوت اصلی مارکسیست‌ها و آنارشئیست‌ها به ضرورت تمرکز اقتصادی مربوط است، «نه آن‌گونه که بسیاری می‌پندارند مارکسیست‌ها دولت‌گرا هستند و آنارشئیست‌ها ضد دولت‌گرا»).[۲۴]

بوخارین به‌شدت از رد شدن مقاله‌اش سرخورده شد، اما تصمیم گرفت نسخه‌ی دیگری از این مقاله را در **یوگند - انترناسیوناله** {ارگان انترناسیونال جوانان} و نیز در نشریه‌ای از چپ آلمان به نام **آربا تریبولیتیک** منتشر کند. در این نسخه، بار دیگر دیدگاهش را پیش نهاد که دولت، که در دوره‌ی پیشامپریالیستی صرفاً شرایط کلی «حق استثمار» سرمایه‌داران را تضمین می‌کرد، اینک به «ماشینی عظیم و هیولاش برای باج‌گیری که مردم را به‌طور مستقیم استثمار می‌کند» بدل شده است.[۲۵] در حالی که پیش‌تر هرج‌ومرج در عرصه‌ی اقتصاد حکم‌فرما بود، اینک سازمان‌دهی برقرار شده و همه‌ی سازمان‌ها، از اتحادیه‌های کارگری تا سازمان‌های سیاسی و تعاونی‌ها:

«گرایش به ادغام در یکدیگر و تبدیل شدن به یک سازمان واحد فرمانروایان دارند. این تازه‌ترین گام در روند توسعه است، گامی که به‌ویژه در خلال جنگ آشکار شده است... بدین‌سان سازمانی یگانه و فراگیر پدید می‌آید: دولت دزد دریایی امپریالیستی مدرن، سازمانی همه‌توان برای سلطه‌ی بورژوازی با کارکردهای بی‌شمار، با قدرتی غول‌آسا، واجد ابزارهای معنوی (روش‌های گوناگون تاریک‌اندیشی: کلیسا، مطبوعات، مدرسه و غیره) و نیز ابزارهای مادی (پلیس، ارتش)...»[۲۶]

این تکثیر سازمان‌ها، چه در میان سرمایه‌داران و چه در میان کارگران، و جذب نهایی آنها در **سازمان دولتی**، «هیولای امروزی، لویاتان مدرن» را شکل می‌داد. بنابراین تنها راه مقابله با این هیولا — که توانایی جذب سازمان‌های کارگری را داشت — کنش‌های توده‌ای بود، و جنبش سوسیالیستی می‌بایست نمونه‌ای روشن‌گر از مخالفت کامل با دولت عرضه کند. فوریت این وظیفه را خود تجربه‌ی جنگ نشان می‌داد که «ریشه‌های دولت چگونه در جان کارگران نفوذ کرده است.»[۲۷]

لنین ناگزیر شد دعوت به چالش را بپذیرد و در همان ماه (دسامبر ۱۹۱۶) در **سوسیال دموکرات سُبورنیک** پاسخی منتشر کرد. او در این پاسخ استدلال کرد:

«سوسیالیست‌ها طرفدار استفاده از دولت کنونی و نهادهای آن در مبارزه برای رهایی طبقه‌ی کارگرند، و هم‌چنین بر این نظرند که دولت باید برای شکل خاصی از گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم به کار رود. این شکل انتقالی همان دیکتاتوری پرولتاریاست، که خود نیز دولتی است.

«آنارشپیست‌ها می‌خواهند دولت را ”لغو کنند“، ”ترکانند“، چنان‌که رفیق نوتا-بنه [بوخارین] در جایی چنین تعبیر کرده و این دیدگاه را به‌اشتباه به سوسیالیست‌ها نسبت داده است.» [۲۸]

سپس لنین به نکته‌های سرنوشت‌ساز خود رسید و چکیده‌ای از دیدگاه‌های (هنوز تغییر نکرده‌ی) خود را درباره‌ی دولت باز گفت و اعلام کرد که قصد دارد شخصاً مقاله‌ای پیرامون این موضوع منتشر کند. همان‌طور که می‌دانیم، در جریان پژوهش برای این مقاله (که انتشارش با انقلاب فوریه قطع شد) لنین سرانجام همه‌ی دیدگاه‌های پیشین خود را درباره‌ی دولت کنار گذاشت. پاسخی که بنا بود ردیه‌ای بر بوخارین باشد، به تأییدی بر نظر بوخارین و مارکسیسم چپ بدل شد و در دفترچه‌ی آبی مشهور گرد آمد؛ همان دفترچه‌ای که پس از گذار از استکهلم و هلسینکی از مناقشه‌های فرقه‌ای فراتر رفت و بخش عمده‌ی **دولت و انقلاب** را تشکیل داد. اینک، دیدگاه‌های لنین در دسامبر ۱۹۱۶ را نقل می‌کنیم:

«اظهارنظر [بوخارین] درباره‌ی ”ایده‌ی دولت“ کاملاً آشفته است. غیرمارکسیستی و غیرسوسیالیستی است. مسئله این نیست که ”ایده‌ی دولت“ با نفی دولت ناسازگار است، بلکه بحث بر سر آن است که سیاست اپورتونیستی (یعنی نگرش اپورتونیستی، رفرمیستی و بورژوایی به دولت) با سیاست انقلابی سوسیال‌دموکراتیک در قبال دولت بورژوایی و استفاده از آن علیه بورژوازی برای واژگون کردن بورژوازی ناسازگار است. این‌ها دو چیز کاملاً متفاوت‌اند. امیدواریم در مقاله‌ای جداگانه به این موضوع بسیار مهم بازگردیم.» [۲۹]

به لطف انتشار محتوای دفترچه‌ی آبی در جلد چهاردهم **لنینسکی سُبورنیک** می‌توانیم روند تغییر اندیشه‌ی لنین را به سود دیدگاه‌های بوخارین درباره‌ی دولت، هنگامی که در تالار مطالعه‌ی کتابخانه‌ی زوریخ بخش‌هایی از آثار مارکس و انگلس را رونویسی می‌کرد، به تفصیل دنبال کنیم. این یادداشت‌ها ذیل عنوان «مارکسیسم و دولت» و با زیرعنوانی با این مضمون سامان یافته بود: «دقیق‌تر: وظایف انقلاب پرولتری در قبال دولت.» باید پیوسته به یاد داشت که این دفترچه در زوریخ برای حل یک مسئله‌ی نظری

با بوخارین و چپ‌ها نوشته شد؛ و هرچند در مارس و آوریل برنامه‌ی انقلابی لنین را فراهم آورد، در واقع پیش از سقوط تزاریسیم و آغاز انقلاب نگاشته شد. در حقیقت **دولت و انقلاب** — که همان‌طور که گفته شد اساساً در همین دفترچه‌ی آبی جای داشت — همان نسبت زمانی با انقلاب ۱۹۱۷ را داشت که **مانیفست کمونیست** با انقلاب ۱۸۴۸، و در عین حال، شکل سیاسی انقلاب را بسیار دقیق‌تر پیش‌بینی کرد (هرچند نه سرانجام آن را).

تقریباً در آغاز دفترچه می‌بینیم که لنین **هیجدهم برومر** مارکس را از منظر تحلیل آن از دولت بازخوانی می‌کند:

«دستگاه دولتی» در غالب دولت‌های سرمایه‌داری (اکنون که سال ۱۹۱۷ است می‌توان گفت در **همه‌ی** آن‌ها) دستگاهی بوروکراتیک - نظامی است. در فرانسه می‌توان با خلوصی «ویژه» و «کلاسیک» خطوط کلی این روند **عام** سرمایه‌داری را دید — از یک‌سو پیدایش این دستگاه ... و از سوی دیگر «خالص‌ترین» بیان آن «... و نزدیک‌ترین شکل به مبارزه برای «درهم شکستن» آن [لنین دوبار زیر آن خط کشیده است]. و درست همین مسئله‌ی «درهم شکستن»، «خرد کردن»، «انهدام» است که هم اپورتونیست‌ها و هم کائوتسکیست‌ها پیوسته آن را نادیده می‌گیرند!! مارکس در ۱۸۵۲ می‌گوید: «خرد کردن»، «انهدام». مارکس در ۱۸۷۱ می‌گوید: «درهم شکستن.»» [۳۰]

لنین بارها در سراسر دفترچه درباره‌ی نکاتی که در نوشته‌های مارکس و انگلس پیرامون ضرورت انقلاب پرولتری برای درهم شکستن دستگاه دولتی موجود و جای‌گزین کردن آن با شکل خاص خود از دولت می‌یابد، یادداشت و حاشیه می‌نویسد؛ دولتی که در واقع فقط «نیمه دولت» است (شکل‌های اداره‌ی مردمی که جای‌گزین بوروکراسی کهنه می‌شود و غیره) و خود این «نیمه دولت» نیز با رسیدن به کمونیسم کامل پژمرده و از میان خواهد رفت. در دفترچه ارجاعات پیاپی به کائوتسکی (و تا اندازه‌ای کم‌تر به پلخانف) دیده می‌شود که نشانه‌ی سرپوش گذاشتن یا نادیده انگاشتن ضرورت درهم شکستن دستگاه دولتی موجود است. هم‌چنین به سیاق پانه‌کوک می‌کوشد تا بوروکراتیزه شدن احزاب سوسیالیست را با سیاست‌هایی پیوند دهد که به جای نابودی دستگاه بوروکراتیک در پی تکمیل و به کمال رساندن آن‌اند. [۳۱]

نظرات لنین درباره‌ی بوخارین در مقایسه بسیار ملایم‌ترند. مثلاً لنین خاطرنشان می‌کند که از بوخارین در اوت ۱۹۱۶ خواسته بود تأملاتش را درباره‌ی دولت بپروراند: «اما او **مجال نداد** آن‌ها پرورانده شوند، بلکه آن‌ها را به شکل *Nota Bene* [توجه شود] منتشر کرد و با این کار، هم کائوتسکیست‌ها را رسوا ساخت

و هم به سبب خطاهایش به آنان **یاری رساند**. اما در اصل بوخارین از کائوتسکی به حقیقت نزدیک‌تر است.» [۳۲]

اما مهم‌تر این که لنین در این جا از آن چه بوخارین یا چپ آلمان در آن زمان عرضه کرده بودند فراتر می‌رود؛ او در همین یادداشت‌های ژانویه/فوریه شوراهای کارگری پدیدآمده در انقلاب ۱۹۰۵ را با شکل تازه‌ای از دولت که پرولتاریا بنا خواهد کرد همانند دانست. لنین ناگهان توانست احکام مارکس و انگلس را درباره‌ی ضرورت نابودی ساختارهای موجود و ذاتاً سرکوب‌گر قدرت و همچنین شناسایی کمون پاریس به عنوان تلاشی برای درهم شکستن این ساختارها دریابد و شوراهای را نیز هم‌چون کمون پاریس هم‌ساختار تشخیص دهد. همان‌طور که دیدیم، تنها در این لحظه بود که لنین، در جریان رد تفسیر بوخارین از نگرش مارکسیستی به دولت، کمون را نه صرفاً از حیث ترکیب اجتماعی و سیاست‌هایش، بلکه به منزله‌ی **بدیلی** برای شکل دولت بورژوازی ارزیابی کرد.

لنین در یادداشت‌هایش بر **جنگ داخلی در فرانسه** اشاره می‌کند که انقلاب روسیه (۱۹۰۵) از یک نظر از کمون پاریس نیز گسترده‌تر بود، چرا که شوراهای کارگران، کارگران راه‌آهن‌ها، سربازان و ملوانان، و نیز نمایندگان **دهقانان** را دربر می‌گرفت. [۳۳] او خیلی زود در تلاش برای رد دیدگاه بوخارین درباره‌ی نسبت میان آنارشیسم و مارکسیسم در موضوع دولت (که در نهایت فقط به واسطه‌ی مطالبه‌ی مارکسیستی برای تمرکز اقتصادی از هم جدا می‌شدند) یادداشت زیر را نوشت [هم‌چون جاهای دیگر، واژه‌های مخفف بر اساس ویراست مؤسسه‌ی لنین کامل آورده شده‌اند]:

«کمون‌ها [اُبشچینا] چگونه متحد می‌شوند، چه چیزی آن‌ها را به هم پیوند می‌دهد؟ آنارشیست‌ها می‌گویند (الف): به هیچ وجه ممکن نیست. بورژوازی می‌گوید (و انجام می‌دهد) (ب): از طریق یک کاست بوروکراتیک و نظامی. مارکسیسم: از طریق اتحاد کارگران سازمان‌یافته و مسلح (”در شوراهای نمایندگان کارگری“!)» [۳۴]

چپ آلمان، به ویژه پانه‌کوک («لنین در ۲۷ فوریه ۱۹۱۷ به آرماند نوشت: «پانه‌کوک تقریباً درست می‌گوید»)، کنش‌های توده‌ای انقلاب ۱۹۰۵ را به عنوان ابزار نابودی و جانشینی دولت بورژوازی تشخیص داده بود. اما آن‌ها شوراهای را به عنوان ارگان‌هایی متناظر با فدراسیون کمون‌ها، که در ۱۸۷۱ اعلام و از آن استقبال شده بود، مشخص نکرده بودند؛ همان شکل (سیاسی) سرانجام کشف شده که رهایی اقتصادی کار در آن تحقق می‌یافت.

لنین یافته‌های خود را درباره‌ی مسئله‌ی دولت چنین خلاصه می‌کند:

«می‌توان شاید همه‌ی این‌ها را به شکلی به‌غایت فشرده چنین بیان کرد: جای‌گزینی دستگاه دولتی کهنه (از پیش ساخته) و **پارلمان‌ها با شوراهای نمایندگان کارگران** با اختیارات الزام‌آور. این همان جوهر قضیه است!!» [۳۴a]

این جهش نظری لنین در ژانویه- فوریه ۱۹۱۷ **به‌هیچ‌روی** با ظهور دوباره‌ی جنبش شوراهای روسیه پیوندی نداشت. جنبش شوراهای فقط هم‌زمان با انقلاب ۲۷ فوریه (و آن‌هم در آغاز صرفاً در پتروگراد) رخ داد؛ شایعات آن تازه در ۲ مارس به لنین در زوریخ رسید. لنین در ۱۷ فوریه به کولونتای نوشته بود که تقریباً نگارش مقاله‌اش درباره‌ی دولت را به پایان برده است.

برداشت‌های رایج (و نادرست) درباره‌ی پیوند تغییر موضع نظری لنین با رویدادهای روسیه به‌خوبی در کتاب پری آندرسن، **ملاحظات درباره‌ی مارکسیسم غربی** شرح داده شده است:

«در سال ۱۹۱۷، ظهور دوباره‌ی شوراهای روسیه، لنین را متقاعد کرد که شوراهای کارگری شکل انقلابی ضروری قدرت پرولتاریا در تقابل با شکل‌های عام قدرت سرمایه در اروپاست. لنین با تفسیر مشهورش از این شوراهای در کتاب **دولت و انقلاب**، نخستین تحول واقعی در نظریه‌ی سیاسی مارکسیستی را پدید آورد.» [۳۴b]

با آغاز انقلاب فوریه و ظهور دوباره و خودانگیخته‌ی شوراهای لنین توانست بلافاصله فهم تازه‌ی خود را از دولت به کار گیرد. او در **تنزهای آوریل** خواستار یک «دولت کمونی» شد که در آن پلیس، ارتش دائمی و بوروکراسی انتصابی جای خود را به کارگزاران منتخب شوراهای، با دستمزد کارگری و امکان عزل در هر لحظه، بدهند. [۳۵] لنین که تازه از کتابخانه‌ی زوریخ بیرون آمده بود اعلام کرد که اگر «آنچه مارکس و انگلس در ۱۸۷۱، ۱۸۷۲ و ۱۸۷۵ درباره‌ی تجربه‌ی کمون پاریس و درباره‌ی نوع دولتی که پرولتاریا نیاز دارد گفته‌اند» به یاد آوریم، شوراهای یگانه شکل ممکن حکومت انقلابی‌اند. [۳۶] بازگشت از شکل‌های عالی، که در کمون/شوراهای خود از دولت فراتر رفته بودند، به جمهوری پارلمانی بورژوازی، به‌طور جبران‌ناپذیری به انقلاب پرولتاریایی آسیب می‌زد: «توز مشخص مارکسیستی ایجاب می‌کند که اکنون نیز هم‌چون گذشته، نهادها هم‌چون طبقات در نظر گرفته شوند.» [۳۷]

لنین از کمون پاریس برای اثبات این موضوع بهره گرفت که مارکس تأیید خود را از نظام پارلمانی بورژوایی پس گرفته بود، زیرا پارلمان ابزار مناسبی برای پرولتاریا در نبرد برای سوسیالیسم نبود (و نه اینکه مارکس به گفته‌ی برنشتین صرفاً در گرماگرم حوادث دچار لغزش موقت شده باشد). رهبران بین‌الملل دوم، از کائوتسکی تا پلخائف، با سوق دادن انرژی سیاسی پرولتاریا به عرصه‌ی پارلمانی در اشتباه بودند. آنان پرولتاریا را گمراه کردند زیرا درس‌های کمون یعنی ضرورت درهم شکستن دولت بورژوایی، که فارغ از ترکیب طبقاتی‌اش ذاتاً سرکوب‌گر بود و جای‌گزینی آن را با نهادهایی کیفیتاً متفاوت از قدرت عمومی درنیافته بودند.

این گزاره‌ها نزد لنین با گزاره‌ی دیگری درباره‌ی قدرت دوگانه (ساختارهای بدیل قدرت که برای جلب وفاداری توده‌ها با هم رقابت می‌کنند) پیوند خورد که چنان‌که دیدیم در مقاله‌ی ۱۹۱۲ پانه‌کوک پیشاپیش مطرح شده بود و لنین در ژانویه-فوریه ۱۹۱۷ آن را بررسی کرد. لنین استدلال کرد که شوراها به دلیل ادعای برترشان در قبال مشروعیت دموکراتیک و نیز به‌خاطر ترکیب طبقاتی متفاوت‌شان باید با دولت موقت **رقابت کنند** نه همکاری. شوراها به کمون شباهت دارند زیرا نوعی عالی از دموکراسی را نمایندگی می‌کنند، دموکراسی‌ای که در آن ارگان‌های اداره و عدالت دیگر از کارگزاران ممتاز و انتصابی، که جدا از نظارت و کنترل مردم و ذاتاً غیردموکراتیک‌اند، تشکیل نمی‌شود. شوراها مشارکت توده‌ای در تصمیم‌گیری و اجرای تصمیم‌های اجتماعی را تشویق می‌کنند. درست همان‌طور که کمون پاریس مشروعیت دولت ورسای را به چالش کشید، شوراها نیز باید بر پایه‌ی نمایندگی مستقیم و پاسخ‌گوی‌شان از مردم دولت موقت را تضعیف کنند. [۳۸]

چرخش لنین به چپ، که نخست در **تُرهای آوریل** به‌طور علنی اعلام شد، غوغایی در میان بلشویک‌ها برانگیخت، بسیاری از آنان آن را «تقریباً خیانت به ایدئولوژی پذیرفته‌شده‌ی مارکسیستی» می‌دانستند. [۳۹] بلشویک‌ها که بنا به تعریف در این باور سازمانی متحد بودند که پرولتاریا نمی‌تواند به‌تنهایی به آگاهی سوسیالیستی برسد و نیازمند هدایت حزب حرفه‌ای است، اکنون فراخوانده می‌شدند تا شوراها را خودانگیخته‌ی تازه‌پدیدار را (که بلشویک‌ها در آن‌ها در اقلیت بودند) «**یگانه شکل ممکن**» دولت انقلابی در نظر گیرند. به‌علاوه، لنین ضرورت «انتقال کامل قدرت دولتی به شوراهای نمایندگان کارگری» را مطرح می‌کرد «تا مردم بتوانند اشتباهات‌شان را به مدد تجربه جبران کنند». [۴۰] بلشویک‌ها با استدلال‌های **چه باید کرد؟** آشنا بودند، رساله‌ای که لنین در آن حمله‌ای سخت بر مفهوم مشارکت

سیاسی هم‌چون تجربه‌ای آموزنده وارد کرده بود.[۴۱] در آن‌جا لنین در بیان اعتقادنامه‌ی بلشویکی خاطرنشان کرده بود که:

«در کتاب آقا و خانم وب فصلی جالب با عنوان “دموکراسی ابتدایی” درباره‌ی اتحادیه‌های کارگری انگلستان وجود دارد. نویسندگان در آن شرح می‌دهند که کارگران انگلیسی در نخستین دوره‌ی حیات اتحادیه‌هایشان چنین می‌پنداشتند که شکل ضروری دموکراسی آن است که همه‌ی اعضا همه‌ی کارهای اداره‌ی اتحادیه‌ها را خودشان انجام دهند؛ نه تنها همه‌ی مسائل با رأی همه‌ی اعضا حل و فصل می‌شد، بلکه همه‌ی وظایف رسمی نیز به نوبت توسط تک‌تک اعضا انجام می‌گرفت. لازم بود دوره‌ای طولانی از تجربه‌ی تاریخی طی شود تا کارگران به بی‌معنایی چنین برداشتی از دموکراسی پی ببرند و ضرورت نهادهای نمایندگی از یک‌سو و کارگزاران تمام‌وقت از سوی دیگر را درک کنند... همین‌طور در کتاب کائوتسکی درباره‌ی پارلمان‌تاریسم و قانون‌گذاری مستقیم مردم می‌بینیم که نتایج به‌دست‌آمده از سوی نظریه‌پرداز مارکسیست با درس‌هایی که کارگران “خودانگیخته” در سالیان تجربه‌ی عملی آموخته بودند، هم‌خوانی دارد. کائوتسکی سخت علیه برداشت ابتدایی از دموکراسی که ریتینگ‌هاوزن نمایندگی می‌کرد اعتراض می‌کند... او به “سوسیالیسم” آنارشیست‌ها و ادیبان می‌تازد که در “حرص برای جلوه‌گری”، قانون‌گذاری مستقیم همه‌ی مردم را می‌ستوند، بی‌آنکه بفهمند این ایده تنها در جامعه‌ی مدرن به‌طور نسبی می‌تواند کاربرد داشته باشد.»[۴۲]

اما لنین در ژانویه/فوریه ۱۹۱۷ نظری کاملاً متضاد با دیدگاه خود درباره‌ی «دموکراسی ابتدایی» ارائه کرد. او با تأکید فراوان یادآور شد که این اصطلاح را «اپورتونیست‌هایی همانند برنشتین» برای نامیدن جای‌گزینی دولت و پارلمان بورژوازی با ارگان‌هایی نظیر شوراهای نمایندگان کارگران با اختیارات الزام‌آور به کار می‌بردند. لنین افزود: «بر پایه‌ی سوسیالیسم، دموکراسی ابتدایی دیگر ابتدایی نخواهد بود!»[۴۳]

به‌علاوه، پژوهش‌های لنین درباره‌ی مسئله‌ی مارکسیسم و دولت (و رویکرد تازه‌اش در پذیرش کمون پاریس به‌عنوان الگویی عملی برای ساختار دیکتاتوری پرولتاریا) او را به طرح سیاست‌های مشخصی کشاند، از جمله کنترل کارگری بر صنعت (هرچند به‌گونه‌ای مشروط) که هیچ سابقه‌ای در برنامه‌های سیاسی پیشینش نداشت. زمینه‌ی حمایت لنین از کنترل کارگری در ۱۹۱۷ با یادداشتی که در ژانویه/فوریه بر توصیف انگلس درباره‌ی آماده‌سازی کمون برای سپردن کارخانه‌های تعطیل‌شده به تعاونی‌های کارگران سابق آن‌ها نوشت، آماده شده بود.[۴۴]

لنین نه تنها به نظر می‌رسید ایده‌های نیمه‌آنارشیمیستی را وارد حزب بلشویک می‌کند، بلکه حتی پیشنهاد داد نام حزب نیز تغییر کند تا با این ایده‌های نیمه‌آنارشیمیستی هم‌ساز شود:

«بخش دوم نام حزب ما (سوسیال‌دموکرات) نیز از نظر علمی نادرست است. دموکراسی شکلی از دولت است، حال آنکه ما مارکسیست‌ها مخالف هرگونه دولت هستیم.» [۴۵]

کمون پاریس (در تفسیر مارکسیستی‌اش) در سراسر سال ۱۹۱۷ چارچوب مرجع ثابت لنین بود برای همساز کردن حزب بلشویک با موج مطالبات بیشینه‌خواه در جهت سرنگونی رژیم پارلمانی و انتقال قدرت به شوراه‌ها. لنین در خلال دو ماه اختفا در فنلاند، پس از حوادث ژوئیه، متن **دولت و انقلاب** را از یادداشت‌هایش در کتاب آبی رونویسی کرد و تنها با بازگشت به پتروگراد در اکتبر آن را کنار گذاشت تا آموزه‌هایش را به اجرا گذارد.

انتشار جزوه عملاً به سبب آشوب انقلاب تا اوایل ۱۹۱۸ به تعویق افتاد. در همین زمان بود که نزدیکی کوتاه لنین به مارکسیسم چپ به پایان رسید و واکنش پرشور آن‌ها به انتشار جزوه، پاسخ‌های تند لنین را در رساله‌ی «کودک‌بودن "چپ‌گرایان" و ذهنیت خرده‌بورژوازی» (مه ۱۹۱۸) در پی داشت. [۴۶] به گفته‌ی لنین «چپ‌ها هیچ درکی از انضباط آهنین پرولتاریایی و چگونگی تحقق آن ندارند» و نمی‌فهمند که تا زمانی که انقلابی در آلمان پدید نیاید، «وظیفه‌ی ما این است که سرمایه‌داری دولتی آلمان‌ها را مطالعه کنیم، در کپی‌برداری از آن از **هیچ کوششی** دریغ نکنیم و از به‌کارگیری روش‌های دیکتاتوری برای تسریع این کپی‌برداری ابایی نداشته باشیم.» [۴۷] بررسی بوخارین از **دولت و انقلاب** به اشتباه بر وظایف درهم شکستن دستگاه دولتی کهنه — «وظایف دیروز» — تأکید کرده بود و «خط انضباط پرولتاریایی» را که برای «وظایف فردا»، یعنی ساخت تولید کلان، حیاتی بود، نادیده گرفته بود. [۴۸]

به‌طور کلی، سال ۱۹۱۸ شاهد فاصله‌گیری سریع لنین در عمل سیاسی از گزاره‌های نظری **دولت و انقلاب** بود: مدیریت تک‌نفره دوباره برقرار شد؛ کمیته‌های کارخانه زیر فرمان اتحادیه‌های کارگری رفتند و اتحادیه‌ها خود بخشی از دستگاه دولتی شدند؛ نقش پیشاهنگی حزب بلشویک (که در **دولت و انقلاب** تنها دوبار گذرا و یک‌بار هم غیرمستقیم بدان اشاره شده بود) با شدتی بسیار بازتأکید شد. دیکتاتوری پرولتاریا جز از رهگذر حزب کمونیست ممکن نبود. خود لنین هرگز تصویر ستایش‌آمیزش از دولت کمون را بازبینی نکرد؛ دولتی که در اصل، نیمه‌دولت بود و چنان ساخته شده بود که بلافاصله رو به زوال می‌رفت، [۴۹] اما سازگاری **عملی** لنین با نقش رهبری حزب/دولت در ساختن سوسیالیسم، بعدها به

توجیهات **نظری** از سوی تروتسکی و استالین انجامید. تروتسکی، که هرگز در گفتار ملاحظه به خرج نمی‌داد، در تأیید موضع لنین نوشت: در این «جانشینی»

«قدرت حزب به‌جای قدرت طبقه‌ی کارگر هیچ امر تصادفی در کار نیست، و در واقع هیچ جانشینی‌ای هم رخ نداده است. کمونیست‌ها نماینده‌ی منافع بنیادی طبقه‌ی کارگرند.» [۵۰]

تروتسکی هم‌چنین در دفاع از سیاست‌های عملی لنین درباره‌ی نیمه دولت پرولتری نوشت:

«همان‌طور که چراغ پیش از خاموشی فروغی درخشان می‌افشاند، دولت نیز پیش از ناپدید شدن، به شکل دیکتاتوری پرولتاریا درمی‌آید، یعنی خشن‌ترین شکل دولت، که زندگی شهروندان را در همه‌ی جهات با اقتدار دربرمی‌گیرد.» [۵۱]

به‌بیان دیگر، تروتسکی استدلال می‌کرد که اوج قدرت دولت نه دولت **بورژوایی** (امپریالیستی) بلکه دولت **پرولتری** است. («هیچ سازمانی جز ارتش هرگز خود را محق ندانسته است که تا این اندازه شهروندان را به انقیاد خویش درآورد»). در گزارش استالین از کنگره‌ی شانزدهم حزب کمونیست اتحاد شوروی، بازگویی (طعنه‌آمیزی) از همین فرمول‌بندی تروتسکی دیده می‌شود:

«ما طرف‌دار پژمردن دولتییم. در همان حال ما طرف‌دار تقویت دیکتاتوری پرولتاریا هستیم، که نیرومندترین و قوی‌ترین قدرت دولتی است که تاکنون وجود داشته. اوج قدرت دولتی با هدف آماده‌سازی شرایط برای پژمردن قدرت دولتی — این است فرمول مارکسیستی.» [۵۲]

با این حال، بلشویک‌های چپ همچنان برای تحقق آموزه‌های **دولت و انقلاب** پیکار می‌کردند. در کنگره‌ی هفتم حزب (مارس ۱۹۱۸)، حتی پیش از آنکه لنین شروع به دفاع از سرمایه‌داری دولتی کند و هنوز قدرت شوروی را «نوعی نوین از دولت بدون بوروکراسی، بدون پلیس، بدون ارتش دائمی» می‌نامید، [۵۳] بوخارین می‌کوشید این نگرش به دولت را در بخش نظری برنامه‌ی حزب بگنجانند. او می‌گفت:

«اپورتونیست‌های سوسیال‌دموکرات قدیم ... همیشه به‌شکلی نادرست با آنارشیست‌ها مبارزه کرده‌اند. ما نباید آن دیدگاه را حفظ کنیم که گویا دولت سوسیالیستی را تأیید می‌کنیم — این یاوه‌ای است که مارکس و انگلس آن را رد کرده‌اند. ارزش کتاب **دولت و انقلاب** رفیق لنین در این است که همه‌ی این‌ها را

به‌روشنی برملا کرده. این موضوع باید در برنامه گفته شود: یعنی سرشت ساختار سوسیالیستی از جنبه‌ی اقتصادی و نابودی کل روبنای سیاسی.» [۵۴]

وقتی لنین فرمان ۱۹۱۷ را درباره‌ی کنترل کارگری لغو کرد، بوخارین دوباره به **دولت و انقلاب** استناد کرد:

«خوب است که آشپز بیاموزد چگونه دولت را اداره کند؛ اما اگر کمیسری بالای سر آشپز گذاشته شود چه خواهد شد؟ در آن صورت او هیچ‌گاه نخواهد آموخت دولت را اداره کند.» [۵۵]

اندکی پس از آن، بوخارین به جای دولت‌گذار خودویران‌گری که پیش‌تر تصور می‌کرد، با مفهوم کارکردهای سازنده‌ی دولت سوسیالیستی متمرکز آشتی کرد. با این‌همه، او هنوز می‌کوشید چشم‌انداز آینده‌ای را زنده نگه دارد که لنین در ۱۹۱۷ ترسیم کرده بود، جامعه‌ای که در آن:

«امروز در مقامی اداری کار می‌کنم... فردا در کارخانه‌ی صابون‌سازی، ماه بعد شاید در رخت‌شوی‌خانه‌ی بخار و ماه بعد در نیروگاه برق.»

و آن‌گاه دیگر نیازی به دستگاه قهری دولت نخواهد بود:

«هم‌چنان‌که در یک ارکستر همه‌ی نوازندگان به چوب‌دست رهبر نگاه می‌کنند و بر همان پایه عمل می‌کنند، این‌جا نیز همه به گزارش‌های آماری رجوع خواهند کرد و کارشان را مطابق آن هدایت خواهند نمود.» [۵۶]

با وجود اعتراض‌های طیف‌های گوناگون اپوزیسیون چپ و شورش تمام‌عیار کرونشتات در ۱۹۲۱ با شعار «تمام قدرت به شوراه‌ها نه به (دیکتاتوری بوروکراتیک) حزب کمونیست»، لنین بی‌امان پرده بر چشم‌انداز **دولت و انقلاب** فرو کشید. سال ۱۹۲۱ پایان شوراه‌ها به‌عنوان ارگان‌های واقعی کنترل مردمی درون دولت شوروی را رقم زد. [۵۷] تجربه‌ی لنین از ابتکار مردمی در ۱۹۱۷ و ۱۹۱۸ او را نسبت به آن بدبین کرد و بازتأکید بر نقش حزب پیشاهنگ همراه با تدابیر بوروکراتیک دوران جنگ داخلی به پژمردن مفهوم عملی دولت کمون انجامید.

این پژمردن (که با پژمردنی که در آغاز تصور شده بود تفاوت داشت) البته به معنای مرگ **دولت و انقلاب** نبود. این کتاب بارها بازچاپ و ترجمه شد. اما در فاصله‌ی یک سالی که از یادداشت‌های لنین درباره‌ی مارکسیسم و دولت تا انتشار جزوه گذشت، متن از جایگاه یک راهنمای عملی خارج شد و به توجیه نظری

رژیمی بدل شد که از پیش به قدرت رسیده بود. از آن پس کارکرد اصلی آن توجیه مشروعیت سوسیالیستی انقلاب بلشویکی بود، خط خونی که ۱۸۷۱ را به ۱۹۱۷ پیوند می‌زد. تنها با آغاز انقلاب فرهنگی در چین (۱۹۶۵) بود که دوباره استدلال‌های **دولت و انقلاب** هم‌چون فرمانی بی‌چون و چرا تلقی شدند — ضرورت آنکه دیکتاتوری پرولتاریا «نفی بنیادی» قدرت دولتی باشد، تا از باززایی شکاف میان فرمان‌روایان و فرمان‌برداران و بهره‌کشی ذاتی این رابطه جلوگیری شود. بدین‌سان، **دولت و انقلاب**، که در آغاز بیانیه‌ی کموناردی در شرف پدید آمدن بود — کسی که سرانجام دریافت این اثر در آموزش واقعیت‌های قدرت به رفقاییش به مانعی بدل شده — نخست به بخشی از نمادگرایی‌ای تبدیل شد که تجربه‌ی روسی را به سنت انقلابی اروپای غربی پیوند می‌داد، و در نهایت به معیاری بدل گشت که بنا به آن، دولت شوروی از سوی قدرت سوسیالیستی رقیب داوری شد و در این داوری کم‌مایه تشخیص داده شد.

اما سرنوشت‌های بعدی این سند، اهمیت تاریخی خاستگاهش را کم نمی‌کند: پیوند واقعی یک لحظه‌ی نظری با پدید آمدن شرایط تحقق آن. این هم‌زمانی گذرا و زودگذر بود — پس از آن نیمروز بلند، دوباره سایه‌ای میان ایده و واقعیت افتاد. با این‌همه، **دولت و انقلاب** را نمی‌توان به‌منزله‌ی سازشی موقت از سوی یک سیاست‌مدار بزرگ با وضعیت انقلابی پیش‌بینی‌نشده‌ای کنار گذاشت. این متن نماد آمیختن آرمان‌های سنت سوسیالیسم غربی با آرزوهای نیمه‌پنهان مردمی در حرکت است؛ همان لحظه‌ای که نظریه و آرزو درهم می‌آمیزند، در آن «شعر اجتماعی» که سورل از آن سخن می‌گفت.

* مقاله‌ی حاضر ترجمه‌ای است از *The Genesis of State and Revolution* نوشته‌ی Marian Sawer که در این [لینک](#) یافته می‌شود.

یادداشت‌ها

- [1]. See, for example, Robert V. Daniels, 'The State and Revolution: A Case Study in the Genesis and Transformation of Communist Ideology', *The American Slavonic and East European Review*, Vol. XII (1953), pp. 22-43; D. Tarschys, *Beyond the State: The Future Policy in Classical and Soviet Marxism*, Stockholm, 1971 ('The Commune-State: Lenin's Instant Utopia', pp. 110-134.)
- [2]. Karl Kautsky, *Derpolitische Massenstreik*, Berlin, 1914, p. 197 ff.
- [3]. Ibid., p. 202 ff.

[4]. Anton Pannekoek, 'Massenaktion und Revolution', *Die Neue Zeit*, Jg. XXX (1912), ii, p. 541 f.

[5]. See Pannekoek's later presentation of this argument in his *Weltrevolution und Kommunistische Taktik* (Vienna, 1920) in *Pannekoek e t les conseils ouvriers*, ed. S. Bricianer, Paris, E.D.I., 1969, p. 176 f.

[6]. Pannekoek, 'Massenaktion und Revolution', loc. cit., p. 544 f.

[7]. Ibid., p. 543 f.

[8]. Karl Kautsky, 'Die neue Taktik', *Die Neue Zeit*, Jg. XXX, ii, p. 732.

[9]. Anton Pannekoek, *Die Taktischen Differenzen in der Arbeiterbewegung*, Hamburg, Verlag O, 1973, pp. 86-87.

این نوشته تلاشی است برای نشان دادن این نکته که از یک سو گرایش‌های رفرمیستی و از سوی دیگر گرایش‌های آنارشستی، هر دو از ورود عناصر غیرپرولتاری به جنبش کارگری سرچشمه گرفته‌اند. این عناصر که به سبب مخالفت مشترک‌شان با سرمایه‌داری وارد جنبش شدند، عبارت بودند از: (الف) خرده‌بورژوازی، و (ب) «طبقه‌ی متوسط جدید». عنصر سومی نیز وجود داشت که هدف‌هایش با پرولتاریای صنعتی به‌طور کلی تفاوت داشت، و آن «اشرافیت کارگری» بود.

[10]. Lenin to L.B. Kamenev, 6 September 1912, *Collected Works*, Vol. 43, p. 297.

[11]. Lenin to Inessa Armand, 27 February, 1917, Ibid., p. 613.

[12]. V.I. Lenin, 'Socialism and Anarchism' (November, 1905), *Collected Works*, Vol. 10, p. 72.

[13]. V.I. Lenin, concluding paragraph to 'The Paris Commune and the Tasks of the Democratic Dictatorship' (17 July, 1905), *Collected Works*, Vol. 9, p. 141.

[14]. Ibid.,

[15]. L. Trotsky, Preface to Marx, *The Paris Commune*, St. Petersburg, 1906, pp. X-XI.

یکی از ده نسخه‌ی متفاوت از **جنگ داخلی در فرانسه** که در آن زمان در روسیه منتشر شد، از جمله نسخه‌هایی به ویراستاری لوناچارسکی و لینن.

[16]. V.I. Lenin, 'Lessons of the Commune' (1908), *Collected Works*, Vol. 13, p. 476.

[17]. V.I. Lenin, 'The War and Russian Social Democracy (1914)', *Collected Works*, Vol. 21, p. 34.

[18]. N. Bukharin, *Imperialism and World Economy*, London, Merlin Press, 1972, p. 127.

[19]. Theses and Program of the Bukharin-Piatakov Group, November 1915, in O. Gankin and H. Fisher, *The Bolsheviks and the World War*, Stanford U.P., 1960, p. 220.

متن کامل چنین است: «وظیفه‌ی سوسیال‌دموکراسی در زمان حاضر تبلیغ بی‌اعتنایی نسبت به «میهن»، «ملت» و جز آن است، که مستلزم طرح مسئله نه به‌شیوه‌ای «دولتی‌گرایانه» (اعتراض علیه «تجزیه‌ی» دولت)، بلکه برعکس، طرح آن به‌گونه‌ای آشکارا انقلابی در قبال قدرت دولتی و سراسر نظام سرمایه‌داری است.»

[20]. Lenin to Zinoviev, August, 1917, *Collected Works*, Vol. 35, p. 228.

در آن زمان، کمبود بودجه نبود که مانع انتشار آن مقاله شد، هرچند لنین به زینوویف توصیه کرده بود این دلیل را عنوان کند (*Collected Works*, Vol. 43, p. 570). استدلال تکرر در این باره بر برداشت نادرستی از نامه‌ی لنین به کولنتای، ۲۷ فوریه‌ی ۱۹۱۷، استوار است؛ نامه‌ای که پس از آن نوشته شد که لنین دیدگاه خود را درباره‌ی بوخارین و مسئله‌ی دولت بازبینی کرده بود، اما انتشار مقاله به سبب کمبود بودجه برای چاپ آن متوقف مانده بود (در سبورنیک شماره‌ی ۴، نه شماره‌ی ۱ که برای آن بودجه وجود داشت). بنگرید به Tucker, op. cit., p. 27.

[21]. Lenin, 'The Nascent Tendency of "Imperialist Economism" ', Reply to Bukharin, Gankin and Fisher, op. cit., p. 229.

[22]. Lenin to Shliapnikov, March 1916, Gankin and Fisher, op. cit., p. 241.

[23]. Lenin to Zinoviev, August 1916, *Collected Works*, Vol. 35, p. 228.

[24]. Lenin to Bukharin, August-September 1916, *Collected Works*, Vol. 35, p. 231.

[25]. N.I. Bukharin, 'K teorii imperialisticheskogo gosudarstva', repeated in 'The Imperialist Pirate State', Gankin and Fisher, op. cit., p. 237 fn. 153.

[26]. N.I. Bukharin, 'The Imperialist Pirate State', loc. cit., p. 237.

[27]. Ibid., p. 238.

[28]. Ibid., p. 239.

[29]. Lenin, 'The Youth International: A Review', *Collected Works*, Vol. 23, p. 165.

[30]. Ibid., p. 166.

[31]. Lenin, 'Marksizm o gosudarstve', *Leninskii Sbomik XIV*, p. 222.

[32]. Ibid., p. 258.

[33]. Ibid., p. 312.

[34]. Ibid., p. 238.

[34a.]. Ibid., p. 314.

تأکیدها از آن لنین است؛ او همچنین در حاشیه‌ی کنار این بند، هشت علامت تأکید عمودی و عبارت «*Nota bene*» را افزوده بود.

[34b.]. P.I. Anderson, *Considerations on Western Marxism*, London, NLB, 1976, p. 116.

[35]. V.I. Lenin, 'April Theses', *Collected Works*, Vol. 24, pp. 23-24.

[36]. Ibid., p. 26.

[37]. Ibid., p. 32.

[38]. Lenin, 'The Dual Power' and 'The Tasks of the Proletariat in Our Revolution', *Collected Works*, Vol. 24, pp. 38-41; 57-88.

[39]. N.I. Bukharin, 'Lenin kak Marksist', *Ataka*, Moscow, 1924, p. 269.

[40]. Lenin, 'April Theses', loc. cit., p. 23.

[41]. Lenin, *What is to be Done?*, *Collected Works*, Vol. 5, pp. 478-479.

[42]. Ibid., p. 481.

اثری از کائوتسکی که به آن اشاره شده، **پارلماناریسم، قانون‌گذاری مردمی و سوسیال‌دموکراسی** است که انتشارات دیتز در اشتوتگارت در ۱۸۹۳ منتشر کرد. لنین در ۱۹۰۴ ویراستار ترجمه‌ی روسی کتاب دیگری از کائوتسکی با عنوان **انقلاب اجتماعی** بود. او در ۱۹۱۷ دریافت (از طریق همان ویرایش خودش) که کائوتسکی در آن کتاب تنها از «تسخیر قدرت دولتی» سخن گفته و «حتی اشاره‌ای به مسئله‌ی درهم شکستن ماشین بوروکراتیک-نظامی» یا «نابودی دولت» نکرده است، و حتی «یک کلمه هم درباره‌ی مبارزه با باور خرافی به دولت» به میان نیاورده است... Lenin, 'Marksizm o gosudarstve', p. 352)

[43]. Lenin, 'Marksizm o gosudarstve', p. 3 14.

[44]. Ibid., p. 320.

[45]. Lenin, 'The Tasks of the Proletariat in our Revolution', loc. cit, p. 85.

[۴۶]. برداشت لنین از کمون پاریس عمدتاً از مارکس و انگلس گرفته شده بود، و تا اندازه‌ای کم‌تر از نوشته‌های ژ. لفرانسه و تاریخ کلاسیکِ پروسپر لیساکاره که پس از آن نوشته شد که مارکس او را به‌عنوان داماد خود نپذیرفت.

[47]. Lenin, ' "Left-Wing" Childishness and the Petty-Bourgeois Mentality', *Collected Works*, Vol. 27, pp. 329-334.

لنین در سپهر بین‌المللی هنوز در ۱۹۱۹ درباره‌ی جنبش شورایی به‌عنوان پایه‌ی دولت گذار سخن می‌گفت؛ دولتی که «بلافاصله آغاز به تدارک زوال کامل هرگونه دولت می‌کند» (*Collected Works*. Vol. 27, p. 467) اما در ۱۹۲۰، هم‌زمان با فروکش کردن امیدهای انقلابی، لنین مضمون ضددولتی را کنار گذاشت و **بیماری کودکی «چپ‌روی» در کمونیسم** را نوشت.

[48]. Ibid., p. 552.

[49]. Lenin, *The State and Revolution*, Peking, Foreign Languages Press, 1970, p. 121.

[50]. L. Trotsky, *Terrorism and Communism*, (1 9201, Ann Arbor Paperback, 1961, p. 109.

[50]. Ibid., pp. 169170.

[50]. Stalin, *Works*, Vol. 12, p. 381.

[53]. Lenin, 'Report on the Review of the Programme and on Changing the Name of the Party', *Collected Works*, Vol. 27, p. 133.

لنین در همان کنگره تثبیت و گسترش قدرت شورایی را چنین توصیف کرد: «گذار از راه دولت شورایی به سوی الغای تدریجی دولت، از طریق درگیر کردن پیوسته‌ی شمار هرچه بیش‌تری از شهروندان — و در نهایت، همه‌ی شهروندان — در اجرای مستقیم و روزانه‌ی سهم خود از بار اداره‌ی امور دولتی.» (Ibid., p. 156)

[54]. *Sed'moi ekstrennyi skzd RKP/b: Stenograficheskii otchet*, Moscow, Gos. izd. pol. lit., 1962, p. 160.

[55]. *Protokoly zasedanii vserossiiskogo tsentral'nogo ispolnitel'nogo komiteta*, p. 234, translated in S. Cohen, *Bukharin and the Bolshevik Revolution*, London, Wildwood House, 1974, p. 75.

[56]. N. Bukharin and E. Preobrazhensky, *The ABC of Communism*, (1919), ed. E.H. Carr, London, Penguin, 1970, pp. 116, 118.

[57]. See Olga A. Narkiewicz, 'Political Participation and the Soviet State', in G. Parry ed., *Participation and Politics*, Manchester U.P., pp. 169-217.